پیاده کننده : ثقفی

شماره ی : ۱۲۷۴

**جلب عنایت خدا**

**با رعایت همه ویژگی انبیاء**

 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

اَلحَمدُ لِلِه رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اَبِی‌القاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِهِ الطّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا حُجَّةِ ِبنِ الحَسَن عجّلَ الله تعالی فرجه وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعینَ الی قیام یوم الدّین.

**مسئله ی شرعی:مفطرات روزه اعمّ از عمدی یا سهوی**

چیزهایی که در روزه مفطر است ، مفطرات گفته می شوند اگر اینها را انسان عمداً و اختیاراً مرتکب بشود مبطل است ، و امّا اگر انسان روزه دار ، سهوا اینها را مرتکب شد مبطل نیست و روزه را باطل نمی کند. و مطلقا فرقی نمی کند چه روزه ی واجب باشد یا مستحب. واجبِ معیّن باشد مثل ماه رمضان یا واجبِ غیر معیّن مثل قضای ماه رمضان.اگر انسان روزه دار این مفطرات را سهوا مرتکب بشود روزه اش باطل نیست.
و اما اگر عمدی باشد روزه را باطل می کند . عمدی هم فرق نمی کند . حالا انسان عالم به این مطلب باشد یعنی می داند که روزه را باطل می کند یا جاهل باشد فرقی نمی کند . بداند یا نداند . بعضی از اوقات انسان علم به حکم ندارد ، یا علم به موضوع ندارد . فرقی نمی کند ، حالا چه علم به حُکم دارد یا ندارد علم به موضوع دارد یا ندارد .اینجا بین علم و جهل فرقی نیست . کسی عمدا یکی از مفطرات را به هنگام روزه داری مرتکب بشود روزه اش باطل است. ولی اگر سهوا انجام داد مبطل نیست . و اگر مفطرات اختیاری نباشد ، گاهی عمدا توجّه دارد ولی اختیار بر او نیست . مثل اینکه او را زمین بخوابانند آبی یا غذایی فرض بفرمایید در حلقومش بریزند ، این روزه اش باطل نیست برای اینکه این در حال اختیارنیست با اختیار خودش انجام نداده . پس اگر بی اختیار بود روزه اش باطل نیست . واما اگر اکراه کنند مثلا فرض بفرمایید کسی بگوید که یا روزه ات را بخور یا تورا می کُشم .این عمدا می خورد ، اگرچه گناه نکرده ولی روزه اش باطل است . همینقدر که مباشرتاً انجام بدهد روزه اش باطل می شود منتها گناه نکرده چون برای اینکه از خودش دفع ضرر کند روزه اش را خورده و این روزه اش باطل شده قضا دارد امّا کفّاره ندارد و گناه هم نکرده ، اینجا مُکرَه بوده است.

پس کسی که خود مباشرتاً مرتکب بشود روزه اش باطل می شود حالا چه مُکره باشد یعنی از روی اکراه وادارش کنند یا اینکه نه بدون اکراه . بله فقط اگر مضطر شد مانند اینکه او را زمین بخوابانند و آب در حلقومش بریزند این مضطر است و مضطر نه گناه کرده و نه روزه اش باطل است ولی مُکرَه گناه نکرده اما روزه اش باطل است .

و اما انسانی که سهواً مرتکب شده نه گناه کرده و نه روزه اش باطل است . گفته می شود که گاهی کسی که خیلی تشنه است و ممکن است این عطش موجب هلاکتش بشود بعضی خیال می کنند که این روزه اش باطل نمی شود ، اینطور نیست . حالا بر فرض کسی خیلی تشنه اش شد و عطش موجب هلاکتش می شود اینجا جایز و بلکه واجب می شود برای اینکه خود را از هلاکت حفظ کند آب بخورد اما به قدر ضرورت آب بخورد . بقدری که رفع عطش بشود . این مقدار که آب بخورد گناه نکرده ولی روزه اش باطل می شود . با آب خوردن روزه باطل می شود.منتها گناه نکرده چون عطش موجب هلاکتش بوده واجب شد بر او که بخورد تا زنده بماند.روزه اش باطل می شود اما کفّاره ندارد ولی قضا دارد.
اگر بیش از ضرورت آب بخورد آن وقت کفّاره هم دارد . مثلا بگوید حالا که من روزه نیستم غذا هم بخورم ناهار هم بخورم ، نه دیگر اگر بخواهد این کارها را بکند آنوقت کفّاره هم دارد . صلوات
أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم و ذکریّا اذ نادی ربّه ربّ لاتذرنی فردا و انت خیرالوارثین[[1]](#footnote-2)

عرض شد در این سوره ی مبارکه قسمتی از حالات انبیاء علیهم السّلام ذکر شده و ظاهراً آخرین پیغمبری که اینجا نامشان برده شده است همان حضرت ذکریا و یحیی علیهما السّلام است .قریب شانزده نفر از انبیاء علیهم السلام در این سوره ذکرشان به میان آمده و این آخرین قسمت از انبیاء علیهم السلام است . البته حالات حضرت ذکریا علیه السلام در سوره ی مریم آمده است که قدری مفصّل تر بود.

در این سوره بطور اشاره بیان شده است.

**فرزند دار شدن ذکریا در صد سالگی**

و ذکریا اذ نادی ربّه ذکریا را یاد کن آن موقعی که پروردگار خود را برای فرزند دار شدن صدا زد.چون او فرزند نداشت در حالی که صد سال داشت و همسرش هم اینطور که نوشته اند نودونه سال داشت و عقیم بود.در چنین سنّی ذکریا علیه السلام از خداوند تقاضای فرزند کرد آنهم مقدمه ای داشت ، حضرت مریم را دید در غیر موسم مورد لطف خدا قرار گرفته میوه ی غیر موسم به او رسیده ازینجهت از خدا خواست غیر موسم فرزند بگیرد. همان کسی که میوه ی غیر موسم به حضرت مریم علیها السّلام رسانده فرزند غیر موسم هم می تواند به من برساند . ولذا از خداوند تقاضای فرزند کرد ، و خدا هم دعای او را اجابت کرد : اذ نادی ربّه ربّ لاتذرنی فردا هنگامی که ذکریا خدای خود را صدا زد و ندا کرد که خدای من! مرا تنها مگذار که تابحال تنها بوده ام انیس و مونس نداشته ام و بعد هم وارث ندارم .فرزندی نصیبم کن که برنامه ی مرا ادامه بدهد، هم در ارشاد و هدایت مردم و هم در اموالی که در معبد جمع شده آنها را در غیر راه تو مصرف نکند اگر دیگران جای من بنشینند هم برنامه ی ارشاد و هدایت تعطیل می شود هم اموالی که در معبد جمع شده بغیر مصرف الهی می رسد . و لذا از تو می خواهم که وارثی داشته باشم مرا تنها مگذار : ربّ لاتذرنی فردا وانت خیرالوارثین .

**بیان برخی نکات مهمّ آیه ی شریفه**

 در این آیه چند نکته جلب نظر می کند یکی اینکه خداوند حکیم با بیانی ملاطفت آمیز و دارای رحمت و محبت تعبیر فرموده ذکریا اذ نادی ربّه ، نفرمود "اذ نادنی" ; مرا خواند و یا "اذ نادینا" ; ما را صدا زد
بلکه فرمود خدای خودش را صدا زد . یعنی من خدای او هستم و او جز من چه کسی را صدا بزند . کار تعجب آوری نکرده خدای خودش را صدا زده است . مثلا پدری که می گوید پسر من مرا صدا زد این معنایش این است که من پدر او هستم و جا دارد که فرزندم پدرِ خود را صدا بزند . جز من کسی را ندارد . "اذ نادی ربّه" ، تعبیر، تعبیر ملاطفت آمیزی است . ممکن بود بفرماید اذ ناد الله ویا اذ نادینا و یا اذ نادنی . این تعابیر ممکن بود باشد و نتیجه یکی بود اما "اذ نادی ربّه" لطف و محبت فوق العاده ای است . خدای خودش را صدا زده و جا هم داشت که مرا صدا بزند . همچنانکه درباره ی گنهکاران دارد که " والذّین اذا فعلوا فاحشة" أو ظلموا انفسهم ذکروالله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذّنوب الّا الله . انسانهای گنهکاری گناهی کرده اند و بعد پشیمان می شوند و استغفار می کنند و از خدا آمرزش می خواهند . کیست جز خدا آمرزنده ؟ یعنی جا دارد و باید هم از من بخواهند . گنهکاران باید هم از من بخواهند که آنها را بیامرزم چون جز من کسی را ندارند . وَ من یَغفرُ الذّنوب الّا الله ; چه کسی جز خدا بیامرزد ؟ این هم لطف و محبت است. در دعای کمیل هم می خوانیم ; أم کیف تزجُره زبانیتُها و هو یُنادیکَ یا ربّه : یعنی آن موقعی که آن آتشداران جهنم که متصدّیان آتشند وقتی که اورا زجرش می کنند تازیانه بر او می زنند فریاد می زند : "یا ربّه" . آیا خدایا می شود بنده ی ضعیفی را تازیانه ی آتشین بزنند او فریاد بزند یا ربّه و آن رب به دادش نرسد ؟ . اینجا هم تعبیر همین است . "اذ نادی ربّه" ، ذکریا خدای خود پروردگار خود را صدا زد ; اذ نادی ربّه ; بعد گفت ربّ لاتذرنی فرداً ; پروردگار من! صاحب اختیار من! ، مرا تنها مگذار .

**اشاره به ادب انبیاء در قرآن کریم**

 همینقدر ، ادب و رعایت احترامی که انبیاء علیهم السلام دارند ، در قرآن ذکر شده مؤدّبانه با خدا صحبت می کردند "ربّ لاتذرنی فرداً" ; حتی خیلی صریح هم نگفته که مثلا من بچه میخواهم . من اولاد می خواهم . همین مقدار گفته است که مرا تنها مگذار . "ربّ لاتذرنی فرداً" . تعبیر لاتذرنی هم مشتق از وَ ذر یعنی رها کردن چیزی با بی اعتنایی است . خدایا به من بی اعتنایی نکن . چیزی که بی ارزش باشد و انسان رها کند می گویند وَذَرَهُ . اینجا می گوید "لاتذرنی" خدایا درست است که من بی ارزشم اما خدایا تو مرا رها نکن.(لاتذرنی فردا) مرا تنها مگذار .

حضرت ابراهیم علیه السلام هم می فرمود که : إذا مَرِضْتُ فهو یَشفین . وقتی من مریض می شوم او شفا می دهد ، نمی گوید که وقتی مریضم می کند شفایم می دهد . یعنی این مریض شدن را به خداوند نسبت نمی دهد ، به خودش نسبت می دهد . من بیمار می شوم او شفا می دهد . واذا مرضت فهو یشفین . و اگر هم می گفت "واذا أمرَضَنی فهو یشفین" باز هم درست بود ولی خلاف ادب بود . همین مقدار هم رعایت ادب می شود که من بیمار می شوم و او شفایم می دهد .

**ادب حضرت یونس علیه السلام**

 یا در آیات قبلی حضرت یونس علیه السلام ربّ انّی مسّنی الضّر و انت ارحم الراحمین .خدایا گرفتاری به سراغم آمده نفرمود که خدایا تو گرفتارم کرده ای.گرفتاری به سراغم آمده خدایا تو مهربانی تو ارحم الراحمینی . اینهم باز یک جلوه از ادب انبیاء علیهم السلام است . "و انت خیرالوارثین" هم باز به همین کیفیت است . معنای آن این است که من دعا کردم و از تو خواستم که فرزند دار بشوم اما طلبکار هم نیستم. بعضیها خود را از خدا طلبکار می دانند و اصلاً با او دعوا می کنند.
بعد هم اگر اجابت نشد از او گِلِه می کنند و داد و فریاد راه می اندازند . خیر ، از تو فرزند خواستم آنهم امتثالا" للأمر خواستم . چون امر کرده بودی دعا کنم دعا کردم و الّا من کجا و این فضولیها کجا . لله میراث السموات و الارض ; خدا مالک آسمانها و زمین است . مِلک مال اوست ، مُلک مال اوست ، سلطنت از آن اوست . من چه کاره ام ؟

"یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید" ; او هرچه دلش خواست انجام می دهد مالک در مُلک خویش است. من مملوک او هستم.او حقّ تصرّف دارد. می خواهد کور کند ، می خواهد کر کند ، می خواهد عقیم کند ، می خواهد فقیر کند ، می خواهد مریض کند . من مملوکم من صاحب اختیار چیزی نیستم . او مالک همه چیز است مالک من است . ولذا اگر امر به دعا نکرده بود خودم را به این جسارت ذی حق نمی دانستم که چیزی بخواهم . خودش گفته بخواه می خواهم . اگر نفرموده بود که بگو یا الله! فضولی هم نمی کردم به خودم حق نمی دادم .

الهی لولَاالواجبُ من قبولِ أمرک لنَزّهتُک من ذکری ایّاک .

خدایا! اگر نه این بود که امتثال امرت واجب است تو را منزّه از این می دانستم که یادت کنم . اصلا اسمت را به زبانم جاری کنم . زبان من آلوده است اسم تو پاک است . اسم پاک چه مناسبتی با زبان ناپاک دارد ؟ ولی چون امرکرده ای که به یاد تو باشم ، امر کرده ای که یا الله! بگویم یا ربّاه! بگویم از این نظر می گویم وگرنه اسم تو کجا و زبان من کجا ؟ یاد تو کجا و قلب آلوده ی من کجا ؟ اینجا هم همین است اگر تو نگفته بودی أدعونی من جرأت نمی کردم که بخوانمت و حالا هم که می خوانم امتثالاً للأمر خواندم حالا هم اگر ندادی، مِلک مال تو است ، حکم مال تو است من طلبکار نیستم اگر هم ندادی گِلِه گذار نیستم شکایتی هم ندارم . "انت خیرالوارثین" نه اینکه اگر من اولاد نداشته باشم بی وارثم ، خیر ، نِعْمَ الوارث الله ،الله نِعْمَ الوارث است مگر می شود انسان بی وارث بماند ؟ خیر ، الامام علیه السلام نِعْمَ الوارث ، وجود اقدس امام علیه السلام در این عالم طبع، وارث خوبی است . در عالم نظام خلقت هم الله نِعْمَ الوارث است .(لِلّه میراث السموات و الارض) . من نه اینکه اگر فرزند ندهی بی وارثم نه ، أنت خیرالوارثین ، بهترین وارث ها تو هستی . ولی در عین حال چون به ما گفته ای آنچه که به نظر شما حاجت می رسد از من بخواهید.به هر چیزی که محتاج هستید و احساس نیاز می کنید از من بخواهید . من دوست دارم که بنده ام پیش من اظهار نیاز کند . حتی نمک آش خود را هم از من بخواهید . حتی بند کفش خود را هم از من بخواهید . این خواستن را، امر کرده . ولذا ما هم مؤدب باشیم به آداب قرآن و به آداب انبیاء علیهم السلام ، دعا که می کنیم بطور طلبکارانه دعا نکنیم ، بلکه امتثالاً للأمر دعا می کنیم چون امر کرده و اگر هم اجابت نکرد، نکرد.

**سبب مستجاب نشدن برخی از دعاها**

 حتی از انبیاء هم گاهی دعا اجابت نشده . در این اشکالی نیست . ابراهیم علیه السلام درباره ی آذر که پدر خوانده اش بود دعا کرد اجابت نشد. حضرت نوح علیه السلام درباره ی پسرش دعا کرد اجابت نشده. اشکالی نیست . آنها امتثالاً للأمر دعا می کنند و هیچوقت هم این دعاها بی اثر نمی ماند . منتها گاهی مصلحت بر این است که آثار این دعاها در این دنیا ظاهر بشود گاهی هم نه مصلحت بر این است که آثار این دعاها در غیر این دنیا در غیر آن موردی که بنده خواسته ظاهر بشود . به هرحال دعا بی اثر نیست .او که فرموده بخواهیم حتماً اجابت می کند . منتها اجابتها مختلف است . یا همانی که خواسته ایم به ما می دهد و گاهی چیزی مهمتر از آن در زندگی ما به ما می دهد یا از آن خواسته ی ما بلایی را دفع می کند که خود متوجه نبودیم یا در برزخ و محشر که شدیدترین حالت برای ماست به ما می دهند .

پس انبیاء علیهم السلام هم گاهی دعایشان مستجاب نشده و مصلحت در این بوده که اثر آن دعا در این دنیا ظاهر نشود جای دیگری ظاهر می شود . چون توجه دارند ولذا امتثالاً دعا می کنند "ربّ لاتذرنی فردا" حضرت ذکریا عرضه داشت من اگر فرزند داشته باشم خوب است حاجت به فرزند دارم . مرا تنها نگذار درعین حال اگر هم ندادی، ندادی . و انت خیرالوارثین ; تو بهترین وارثی.

مستجاب شدن دعای حضرت ذکریا

 خدا می فرماید ما درخواست او را اجابت کردیم. (فَاستجبنا له) (و وهبنا له یحیی) ; ولذا یحیی را به او هبه کردیم . عطیه ای بود، موهبتی بود ،نعمت بزرگی بود ما یحیی را به ذکریا علیه السّلام دادیم . و اصلحنا له زوجه ; همسرش را برایش اصلاح کردیم ، یعنی صلاحیت و شایستگی به او دادیم که بتواند تولید فرزند کند.در نود و نه سالگی برای تولید صالح نبود. معلوم است براثر جریان طبیعی ، یک زن نودونه ساله که خودش هم از اول عقیم بود و حالا به سنّ یأس هم که رسیده مسلّم است که دیگر فرزنددار نخواهد شد . ولی درعین حال از ما خواست و ما هم با قدرت مطلقه ی خود که " انّما أمره اذا أراد شیئا" ان یقول له کن فیکون " پیرزن عجوز نودونه ساله را اصلاح کردیم شایسته ی آن قرار دادیم که بتواند تولید فرزند کند . تقریباً تا اینجا قصّه ی انبیاء علیهم السّلام تمام می شود .

**جلب عنایت خداوند با رعایت سه مطلب**

 به این آیه دقّت بفرمایید؛ انّهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رَغَبا" و رَهَبا و کانوا لنا خاشعین . این آیه جمع بندی حالات انبیاء علیهم السّلام است که تقریباً تعلیل است . یعنی چرا ما اینقدر انبیاء را مورد لطف خود قرار دادیم ؟ مواردی بر خلاف جریان طبیعی به آنها دادیم . آتش نمرود را بر ابراهیم گلستان کردیم . طوفان عالمگیر که همه جارا ویران کرد و همه از بین رفتند را وسیله ی نجات برای نوح و همراهانش قرار دادیم . یونس علیه السلام را از شکم ماهی نجات دادیم . برای موسی علیه السّلام دریا را جاده و راه کردیم و... این همه مواهب برای چه؟

علّتش این است که انبیاء علیهم السلام سه مطلب را داشته اند : یعنی شما هم متوجّه باشید که اگر می خواهید مورد لطف ماقرار بگیرید باید اینگونه باشید . روش انبیاء را پیش بگیرید :

انّهم کانوا یسارعون فی الخیرات

گرچه بعضی مفسرین مرجع ضمیر انّهم را همان خانواده ی ذکریا علیه السلام می گیرند . یعنی انّهم اشاره به خود ذکریا و یحیی و همسرش علیهم السلام داشته است . گفتند این مربوط به خاندان ذکریا است ، ولی ظاهرا" اگر ما مرجع را همه ی انبیاء بگیریم مناسب تر در می آید برای اینکه این سه فضیلت منحصر به خانواده ی ذکریا علیه السلام نبوده بلکه مربوط به همه ی انبیاء است . همه ی انبیاء این چنین بوده اند . حالا روایتی هم از معصوم نرسیده به این کیفیت که ما بر آن جمود کنیم و بگوییم پس فقط همین است . اگر روایت و نصّی بود که ضمیر انّهم به خاندان ذکریّا بر می گشت می پذیرفتیم ، اما چون نیست بر حسب احتمال قوی ضمیر "انّهم" به همه ی انبیاء علیهم السّلام برمی گردد . (انّهم کانوا یسارعون) ; همه ی انبیاء چنین بوده اند . دارای این سه فضیلت بوده اند که مورد حمایت ما و عنایت ما قرار گرفته اند . یکی این که یسارعون فی الخیرات ، اینها جمعیتی بودند که همیشه در امور خیر سرعت و شتاب داشته اند .با همه ی وجود خیّر بوده اند . همیشه خیرات و برکات و خدمات نسبت به خدا و خلق خدا از آنها بروز می کرد . سرعت در همه کاری خوب نیست ; در امور دنیوی شتابزدگی خوب نیست . ولی درعین حال در امور خیر چرا ، آنجا سرعت مطلوب است . ولذا دستور هم داریم در قرآن : و سارعوا الی مغفرة من ربّکم و جنّة عرضها السموات و الارض . برای تحصیل مغفرت و تحصیل جنت بشتابید . دستور شتاب است .

اگر شتابزدگی در سایر امور مذموم است ولی در مورد رحمت خدا، مغفرت خدا و جنّت مطلوب است .

**تحلیل کاربرد لطیفه ی ادبی(فی) در آیه ی شریفه**

و دیگر اینکه بجای "اِلی" "فی" آمده است .( انّهم کانوا یسارعون فی الخیرات) . و حال اینکه تقریبا باید "الی" باشد .کما اینکه "سارعوا الی مغفرة من ربّکم" ، "الی" دارد یعنی بشتابید بسوی مغفرت . ولی اینجا "یسارعون الی الخیرات" نفرموده اند بلکه "یسارعون فی الخیرات" فرموده اند . و شاید نکته ای باشد در این که اگر "الی" باشد یعنی کسی از خارج می خواهد به سوی چیزی برود . "الی" بعد از خروج ، ورود را می فهماند . که اول خارجند و بعد به سویی می روند، مثل اینکه الان ما از جنت بیرونیم و سارعوا الی جنة ; یعنی به سوی جنت بشتابید. اما انبیاء علیهم السّلام اینگونه نیستند که خارج از خیرات باشند و رو به خیرات بیاورند . نه ، اساساً جوّ زندگی انبیاء علیهم السلام همه اش خیرات است . یعنی ساختمان وجودی اشان طوری ساخته شده است که همیشه خیرات از اینها می جوشد . ولذا خارج نبوده اند که به سوی خیرات حرکت کنند . بلکه در فضای خیرات فعالیت می کنند . یک شخصی خارج از باغ است و به سوی باغ می شتابد . یکی داخل باغ است و داخل باغ فعالیت می کند . اینها چنین بوده اند . انبیاء علیهم السلام در جوّ خیرات علی الدّوام بودند و داخل آن خیرات فعالیت می کرده اند . جوّ زندگی اشان خیرات بود و فعالیتشان در خیرات بوده است. فضیلت دوم "یدعوننا رغباً و رهبا" همیشه اظهار نیاز به ما می کردند . دست گدایی اشان همیشه به سوی ما دراز بود. رغباً و رهبا ; رَغَب یعنی آنچه که به آن اشتیاق دارند ، رَهَب یعنی آنچه که از آن ترس دارند . همیشه از فراق ما ترسانند ، و وصال ما را طالبند . طالب وصالند و خائف از فراقند . و لذا همیشه با رغبت و رهبت ما را می خوانند . "یدعوننا رغباً و رهبا" . هم با میل و اشتیاق به نعمتهای ما ، به قرب ما ، و هم ترس از فراق ما و دوری از ما . همیشه ما را می خوانند که خدایا نکند مارا از لطف و عنایت خود محروم کنی .

(یدعوننا رغباً و رهبا و کانوا لنا خاشعین) . سومین فضیلت انبیاء این است که همیشه در حال خشوع بوده اند . انبیاء اینگونه نیستند که اگر به نعمت برسند طغیان کنند و مغرور شوند و و قتی به بلا برسند مأیوس بشوند . بلکه هم در حال نعمت همیشه خود را محتاج ما می دانند ، فروتنی بیشتر دارند و در موقع بلا هم یأسی ندارند بلکه صبر و دعا دارند . (کانوا لنا خاشعین) .

**مزاجهای مختلف بشر برای رسیدن به ثروت و قدرت و علم**

مزاج بشر مختلف است ، بعضی وقتی به ثروت یا قدرت یا به علم برسند خود را گُم می کنند ، خود را می بازند . سر به طغیان و عصیان می گذارند . هم مایه ی هلاک خود و هم دیگران را فراهم می آورند . بعضی هستند پرظرفیتند و پر استعدادند ، اینها به ثروتی به قدرتی و به علمی برسند خود را گم نمی کنند ، فروتن تر می شوند متواضع تر می شوند و همان را مایه ی سعادت خود و دیگران قرار می دهند . و راستی این مزاجهای روحی افراد بشر عجیب است. قرآن همه را نشان داده

**قارون ثروتمند**

 از یک طرف نشان می دهد قارون آن ثروتمند یهودی را که فرمود آنقدر به او گنج داده بودیم ; وَ آتیناهُ منَ الکُنوز ما انّ مفاتِحه لَتَنوءُ بِالعُصبة : حمل کلیدهای گنجهایش یا خود گنجهایش روی دوش قهرمان ها سنگین بار بود.بهرحال خیلی سرشار بوده که قرآن نقل می کند . جناب موسی علیه السلام از او، زکات خواسته ، "وَابتَغِ فیما آتاک الله الدّار الآخرَة" ; اینکه خدا به تو داده است آخرتت را از آن تأمین کن .
(و لا تَنس نصیبَک منَ الدُنیا) ; بهره ی خودت را از این دنیا فراموش نکن . همه اش دنیا نیست بهره ی خودت را هم بگیر . این که خودت می خوری مال خودت نیست مال کرمهاست ، این بدن چاق می شود کرمها می خورند ، مورها می خورند . تو ثروت جمع می کنی دیگران می خورند . بهره ی خودت کو ؟

انّما لَک من دُنیاک ما اصلَحت به مَثواک

بهره ی تو از مال دنیا این است که قبر خود را آباد کنی .

"وابتغِ فی ما آتاکَ الله الدّار الآخِرة ولا تَنس نصیبک من الدّنیا و الآخرة و أحسن کما أحسن اللهُ الیک"
قارون گفت که خیر ، انّما اوتیتُ علی علمٍ عندی ; این چیزی که دارم با علمم به دست آورده ام . باعلم و کاردانی خودم، لیاقت داشته ام به دست آوردم به کسی مربوط نیست . به کسی چیزی نمی دهم . نتیجه چه شد ؟ فخسفنا بِه و بدارِهِ الارض خودش را با تمام زندگی اش ، در دل زمین فرو بردیم . همه چیز او از بین رفت با این همه ثروت و این همه گنج.می توانست برای درجات اخروی اش کار کند و نکرد.

**فرعون ثروتمند**
از آنطرف فرعون را نشان می دهد . او هم به قدرت رسید ولی خود را گُم کرد . گفت: أنا ربّکم الأعلی ، آخرش چه شد ؟ أدرکه الغرق .

**عالم مغرور**

و از آنطرف علم را نشان می دهد ، بلعم باعورا را نشان می دهد که این شخصیت بزرگ، روحانی بنی اسرائیل بود و علوم آسمانی داشت ولذا وَاتلُ علیهم نبَأ الّذی أتیناهُ آیاتِنا ما به او آیات خود را داده بودیم اما چه شد ؟ این آدم فَأتبَعَهُ الشّیطان فانسَلَخ منها از آن چیزی که به او داده بودیم بیرون آمد شیطان هم زمامش راگرفت و دنبال خودش کشید .ولو شئنا لرفعناهُ بها اگر آن مشیّتی که ما داشتیم و وسایلی که برای او مقدّر کرده بودیم ، اگر از آن راه می آمد خیلی او را بالا می بردیم.

ولکنّهُ أخلَدَ إلی الارض با تمام این علوم و معارف آسمانی ای که داشت اخلاد به زمین پیدا کرد .

زمین به انسان چشمک ها می زند ، پولها ، ریاست ها ، مقام ها ، شهرت ها ، آدمی را به سمت خودش می کشد. ولذا او اخلاد الی الارض پیدا کرد . (فمثَلَه کمثَل الکَلب) ; مثلش مَثَل سگ شد . و "فَاقصُص القِصَص" ... آخر قصه می فرماید:ای پیامبر! این قصّه ها را برای مردم بگو، فاقصُصِ القصص لعلّهم یتفکّرون ; این قصه های قرآنی را برای مردم بگو شاید به فکر بیفتند و اندیشه کنند .قرآن این سه نفر را نشان می دهد که نشان بدهد اینها برای آدم شرف نیست. نه ثروت، نه قدرت و نه علمِ تنها شرف است . اینها عزّتی نیست ، اینها شرف نیست ، تشخّص نیست . پلیدترین مردم در این عالم به ثروت رسیده اند ، پلیدترین مردم دراین عالم به قدرت رسیده اند ، پلیدترین مردم هم به علم رسیده اند ، حتی علوم آسمانی هم داشته اند . اما این ها براشان شرف و عزت نبوده و مایه ی قرب هم نشده است.

**خضوع حضرت یوسف علیه السلام بر فهم ثروت و قدرت و علم**

اما از آنطرف نشان می دهد یوسف علیه السلام هم به ثروت ، هم به قدرت، هم به علم رسید ، اما آنچنان خضوع کرد . (ربّ قد آتَیتنی منَ المُلک و علّمتَنی من تأویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولّیی فی الدّنیا و الاخرة توفّنی مسلماً و الحِقنی بالصّالحین) .در این آیه دقت کنید حضرت صدّیق علیه السلام چقدر ادب و خضوع به کار برده است.

اولا" ربِّ : خدای من ، سرپرست من ، صاحب اختیارمن ، من مربوبم ، من مملوکم . و از آن طرف کلمه ی "مِن" تعبیر شده ، این که به من داده ای نه اینکه الان همه ی سلطنتها پیش من است . مِنَ المُلک ; یک گوشه ای از این سلطنت عالم به من داده ای . باز هم علم را ، نه اینکه همه ی علوم را به من داده ای نه اینکه من دارمهمه چیز را بلدم نه . "علّمتنی مِن تأویل الاحادیث" در هر دو جا "مِن" دارد : آتیتنی مِنَ المُلک ; گوشه ی کمی از سلطنت به من داده ای . (و علّمتني مِن تأویلِ الاحادیث) ; قسمت کمی از علم به من داده ای . "فاطِرَ السموات و الارض" ; تو آسمانها و زمین را خلق کرده ای من کی هستم ؟ در جَنب مخلوقات باعظمت تو من چیزی نیستم به حساب بیایم ، "فاطر السموات و الارض أنت ولّیی فی الدّنیا و الآخرة توفّنی مسلماً" خدایا من باید بمیرم ولی تو مرا مسلمان بمیران . "وألحقنی بالصّالحین" ، تازه حضرت یوسف علیه السلام خود را در جرگه ی صالحین هم حساب نمی کند . مثل کسی که کاروان رفته و او وامانده . پای رفتن ندارد . می گوید مرا ملحق کن .کسی مرا به کاروان برساند . گویی که کاروان صالحین رفته اند و من وامانده ام ، "و ألحقنی بالصّالحین" . چقدر ادب و چقدر خضوع و تواضع . آن کسی که به ثروت و علم و قدرت رسیده ، او به این کیفیت اظهار ادب می کند . "و کانوا لنا خاشعین" ; خشوع همین است .

**ادب و خشوع حضرت سلیمان علیه السلام**

سلیمان علیه السلام که مولی المتقین علیه السلام درباره اش مدحی دارد :

الذّی سُخِّرَ لَهُ مُلکُ الجِنِّ و الإنسِ مَع النُّبُوَّةِ وَ عَظیمِ الزُّلفَةِ[[2]](#footnote-3)1

آن کس بی گمان سلیمان بن داوود علیه السلام بود که بر جنّ و انس پادشاهی می کرد و از مقام نبوّت و منزلت والایی برخوردار بود.

سلیمان علیه السلام کسی بود که علاوه بر نبوّت و شخصیّت آسمانی و قرب منزلت پیش خدا ، مسخّر بر جنّ و انس بود سلطنتی به او داده شد که به احدی در این عالم این سلطنت را نداده اند .

هَب لي مُلکاً لا یَنبَغی لِأحَدٍ من بَعدي[[3]](#footnote-4)1

حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد

یک چنین سلطنت عظیمی ، هم سلطنت آسمانی و الهی ، هم سلطنت مادی و دنیوی . آن هم عجیب بر جن و انس و وحش و طیر و ... بر همه ی اینها مسلّط است . باد، مسخّر فرمان اوست . یکی از رعایایش(وزیرش) در یک چشم به هم زدن این قدرت به او داده شده که تخت ملکه ی صبا را به بارگاه حضرت سلیمان علیه السلام منتقل کرد. این شخص یکی از رعایای اوست . این قدرتْ در خودِ او هم هست ، در عین حال با همه ی این عظمت پیش خدا خضوع می کند و عرضه می دارد ; هذا مِن فضلِ ربّي ، لیَبلوَنی أأشکُرُ أم أکفُر[[4]](#footnote-5)2 .
من کاره ای نیستم . این فضل خدای من است . "هذا من فضل ربّي لِیبلُوَني أأشکر أم أکفُر" می خواهد امتحانم کند . ببیند شاکر می شوم یا کفران نعمت می کنم . خشوع این است.

پس انبیاء علیهم السلام دارای سه فضیلت بودند :"یسارعون في الخیرات" ، "و یدعوننا رغبا و رهبا وکانوا لنا خاشعین" .

شما هم که پیرو قرآنید و تابع انبیایید ، اگر می خواهید در دنیا هم بزرگ و مورد عنایت خدا باشید و رحمت خدا شامل حالتان بشود اینگونه باشید : هم در خیرات شتاب کنید ، هم همیشه دست نیازتان در خانه ی آن بی نیاز و اولیاء خدا دراز باشد و هم اینکه خاشع باشید . همیشه تذلّل کنید . به هر درجه ای رسیدید مالی ، ثروتی ، قدرتی ، علمی ، خود را نبازید و به حساب خود نگذارید . حسابِ امتحان خدا باشد ، نکند که از امتحان کسی مردود درآید.

**خضوع و خشوع حضرت سیّد الشهداء علیه السلام در روز عاشورا**

روز عاشورا امام سیّد الشّهداء علیه السّلام با تمام آن عظمت و قدرت و شُکوهی که در دنیا و آخرت دارد، چگونه با خدا صحبت می کند . در شب عاشورا آن مدح و ثنایی که در پیشگاه خدا دارد ; خدایا من ثنایت می کنم ، شکرت می کنم هم در سرّاء هم در ضرّاء . آن روزی که روی دوش جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودم ، شاکرم . فردا هم که بدنم روی خاکهای گرم کربلا خواهد افتاد شاکرم . آن روزی که من در دامن پیغمبر جدّ بزرگوارم می نشستم و لبهای مرا می بوسید شاکرم . آن روزی هم که خیزران بر لب و دندان من خواهند زد آن روز هم شاکرم . سرم بالای نیزه هم برود شاکرم .

صلّي الله علیک یا اباعبدالله الحسین صلّی الله علیک و علی الارواحِ الّتی حلّت بفنائک

پروردگارا! به حرمت امام سیّد الشّهدا در فرج امام زمان تعجیل بفرما . گناهان ما را بیامرز . توفیق بندگی باخلوص نیّت به ما عنایت بفرما .حُسْنِ عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما . الّلهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فَرَجَهُم . و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. . سوره ی مبارکه ی انبیاء، آیه ی 90 [↑](#footnote-ref-2)
2. 1 . نهج البلاغه، خطبه 182 [↑](#footnote-ref-3)
3. 1 . سوره ی مبارکه ی ص، آیه ی 35 [↑](#footnote-ref-4)
4. 2 . سوره ی مبارکه ی نمل، آیه ی 40 [↑](#footnote-ref-5)